

متن پرسش

بسم الله. چطور باید مرگ‌مون رو جدی بگیریم؟ چطور متذکر مرگ‌مون بشویم؟ هر موقع احادیث مرگ و معاد رو می‌خوانم به امید تذکری برای بهتر زندگی کردن یا بگو در بهترین زندگی قرار گرفتن، گویا دورتر می‌شوم. شاید ماهیت نگرم. دلم صفای حاج قاسمی می‌خواهد. دلم استحکام و استقرار سید حسن نصرالله را می‌خواهد. بی‌تاب آقایم هستم. باور کنید از این همه نامانوسی خسته هستم. نمی‌دانم شاید مصداق آن هستم که در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» فعالیت‌هایم پوچ شده است و در علم حصولی مانده‌ام. اما یک چیزی عجیب است، شما بگویید آخر چگونه است که می‌دانم با حقیقت نامانوسم و در عین خواستن حاج قاسم و آقا و این مسیر نورانی، چقدر زندگی‌ام متفاوت با ایشان است؟ و طلب هم که می‌کنم اما چرا هر چه زور می‌زنم گویا تلاشم بیهوده است؟ خودم می‌دانم نباید گناه کنم و دلم پر از غضب و کینه‌های بیهوده و مملو از شهوات گوناگون است، اما خُب باز می‌بینم که توان و جانی از تلاش بیهوده برایم نمانده است. حکایت آن دلاک و تیغ‌کُندش را با گوشت و پوست درک می‌کنم اما چه کنم؟؟؟ آری دوباره جمعه است. ما نیز از مسجد و از مدرسه بیزار شدیم. سرتان را درد نیاورم. با اینکه با گریه‌ی تکتک شهدا برای شهادت گریسته‌ام و به خویش که رجوع می‌کنم می‌بینم طلبش را هم دارم و اگر شهادتی نباشد خسران است، اما چرا زندگی‌ام این‌قدر از این طلب دور است؟ چرا مرگ‌اندیش نیستم و مرگ با تذکرش شهواتم را نمی‌میراند؟ به قول لسان‌الغین: چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی، که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: مرگ‌اندیشی را به معنای احساس مردن نباید بدانیم بلکه مرگ‌اندیشی به معنای درک وسعت بیکرانۀ اکنون‌مان می‌باشد که باید در آن حاضر باشیم. و این با درک حضور تاریخی پیش می‌آید. عرایضی است در این رابطه تحت عنوان «ما و اکنون خویش و حضور در دینداری خاص در آینده ای بزرگ» و حاج آقا نجات‌بخش شرحی داشته‌اند که ان شاء الله می‌تواند مفید باشد. https://eitaa.com/soha_sima/۶۰۴۶ موفق باشید